

برگرفته از کتاب: رازهای سر به مهر تاریخ دیپلماسی افغانستان



پروفسور داکتر کمال عبدالله یف¹

گزارنده : عزیز آریانفر

ناشر: تارنمای خراسان زمین، 26 جنوری 2009

ناپلیون لقی (هنگامه ابراهیم بیک در شمال افغانستان در سال های دهه دوم سده بیستم)

هم میهنان ما در افغانستان:

[در گپرو دار جنگ میهنی دهه دوم سده بیستم-گ.] ، شمار بسیاری از باشندگان آسیای میانه به افغانستان گریخته و مهاجر شده بودند. از آغاز سال های دهه 1920 تا آغاز سال های دهه 1930 نزدیک به نیم میلیون از بیک، تاجیک، ترکمن، قرقیز و قزاق در کرانه چپ رود آمو در پی رهیدن از دست بلشویک ها بودند. مگر، بخش پولدار مهاجران نمی خواست در شهر عقب مانده و ناآرام کابل دیر بپاید. [از این رو، شماری از-گ.] نمایندگان آن ها نخست به سفارت انگلیس در کابل و سپس در پشاور مراجعه کرده بودند. انگلیس ها پس از تصفیه مفصل، بازپرسی (و شاید استخدام) به افراد خوش اقبال و برگزیده، روادید و گذرنامه صادر می کردند تا آن ها بتوانند بلیط کشتی از کراچی را خریداری و رهسپار ترکیه و اروپا شوند. نخبگان مذهبی ترکستان و بخارا آرزوی رفتن به شهرهای مقدس مکه و مدینه را داشتند و امروز هم در آن جا می توان صدها و حتا هزاران تن از هم میهنان ما را پیدا کرد. بسیاری از آنان همین گونه، به جماعات مسلمان هند بریتانیایی پیوستند. اما بیشتر مهاجران از جمله لقی ها در افغانستان ماندند. ابراهیم بیک که در ماه جون 1926 به افغانستان گریخته بود، بی درنگ به پایتخت این کشور فرا خوانده شد.

سیمای کابل در اوایل دهه بیست سده بیستم:

بانو لاریسا ریسنر- همسر ف. راسکلنیکف- سفیر شوروی در کابل(که الهه انقلاب نام گرفته بود) پرداز جالبی از شهر کابل اوایل دهه 20 سده گذشته دارد: «شهر پر از توده های رنگارنگ مردم بود که در آن می شد نمایندگان همه لایه ها از جمله صرافان هندی، پشتون ها ... و مهاجران بخارایی با رخسارهای پهن، بی رنگ و باد کرده از تنبلی و آمیخته با نگرانی و خشونت ساتراپ ها را دید که برای آن ها که در یک وضعیت جدید به عنوان مفتخواران دربار خارجی قرار گرفته بودند، طبیعی بود.»

[در این هنگام]، در کابل مبارزه پر جوش و خروشی میان هواداران گرایش های سیاسی به سوی شوروی و انگلیس روان بود. در آن جا رهبر لقی ها باکور شیر مت (شاید کور شیر محمد) - قرباشی فرغانه دیدار کرد که از همان آغاز از او خوشش نیامده بود: «به نظرم رسید که آدم سبکسر و پرگویی است. هر گاه به سخنان او باور شود، او با همه کشور های دشمن شوروی به ویژه با انگلیس و فرانسه راو بط پیوسته بی دارد و با فرانسوی ها یک توافق نامه نیز دارد. گو این که او با همگی گفتگوهای کاری انجام می دهد.»²

¹ . کمال عبدالله یف - کارشناس برجسته تاریخ، پژوهشگر آزاد، مولف چند جلد کتاب در باره تاریخ آسیای میانه شوروی و تاجیکستان و نیز جنگ داخلی تاجیکستان، باشنده شهر دوشنبه.

² . بایگانی حزب کمونیست تاجیکستان، پرونده 123469، برگ 224.

دولت افغانستان می خواست تا ابراهیم بیک چون دیگر گریزی های بلندپایه، زیستگاه اختصاصی خود را بدون مجوز ویژه ترک ننماید. عالم خان- امیر گریزی بخارا مبلغ 1500 روپیه در ماه به عنوان حقوق بازنشستگی برای لقی می پرداخت. پسان ها دولت افغانستان به آن 500 روپیه دیگر افزود. ظاهراً این مبلغ برای زندگی مرفه در پایتخت بسنده بود. اما ابراهیم از دورنمای این بیکاری در کنار نوکران چاق و چله امیر راضی نبود. وی با پافشاری از عالم خان و دولت افغانستان تقاضا می کرد که از کابل اجازه رفتن گرفته و در شهر خان آباد در نزدیکی مرز شوروی در میان هم میهنان لقی خود زندگی نماید. مگر، پاسخ رد گرفت. روشن است چرا دولت بر پاییدن ابراهیم بیک در کابل پافشاری داشت. نخست، برای این که لقی خطرناک را از دسته های مسلح وفادار به او در شمال، جدا کند. دوم، برای این که روابط خود را با مسکو خراب نکند. سوم، برای این که از وقایع ناگوار در استان های شمالی پیش گیری نماید. چهارم، ابراهیم بیک از وضعیت «مهمان ویژه» دولت برخوردار بود و از همین رو، کسی نمی توانست امان الله را محکوم به بی احترامی به «مبارز نامدار دین» سازد. رفتار دولت افغانستان در این مورد به گونه یی بود که سرشت آن را این مثل بازتاب می دهد: کاری شود که «هم گرگ سیر باشد و هم میش سالم» یا «نه سیخ بسوزد نه کباب».

به گمان فراوان، جاسوسان شوروی مراقب ابراهیم بیک بودند. به گزارش آن ها، در میانه های اکتبر 1926 هیأتی از خویشاوندان و بستگان ابراهیم بیک به کابل نزد او آمدند که از سوی او به گرمی استقبال شدند. همچنین گزارش داده می شد که «در گفت و شنیدها ابراهیم بیک به تحولات سیاسی و اقتصادی تاجیکستان علاقه نشان می داد». وی همچنین برای او این موضوع دلچسب بود که «اکنون حکومت شوروی چه کسانی را تیرباران می کند».³ در زمستان سال 1926-1927 خانواده ابراهیم بیک به کابل آمد. او دو سال با خانواده و بستگان خود که جمعاً 13 نفر می رسیدند، در قلعه فتو (فتح) زندگی می کرد. زمستان ها برای نجات از سرما، همراه با عالم خان به جلال آباد می رفت. این وضع تا وقوع رخدادهای مربوط به واژگونی رژیم امان الله در اوایل سال 1929 و جلوس ناگهانی حبیب الله (بچه سقاء) بر اورنگ شهرباری، ادامه داشت.

ابراهیم بیک و بچه سقاء :

حبیب الله، فرزند رشید انگور فروش و سقاء- تاجیک اهل کوهدامن، یک چهره موثر دیگر در سرنوشت بخاریان در افغانستان بود. حبیب الله در آغاز سال 1929 پس از جلوس بر تخت شهرباری افغانستان مردم را به مبارزه به خاطر نجات بخارا فرا خواند و نیز وعده داد که دروازه صندل را که برای مسلمانان مقدس بود، از هندوستان به کابل بیاورد. باشندگان استان های شمالی از جمله مهاجران با شادی و خوشی به پیشواز بیک برگماری امیر نو شناختند. ابراهیم بیک گواهی داد که بچه سقاء در روز های نخست فرمانروایی خود با عالم خان دیدار و به گرمی با وی گفتگو نمود و پس از چندی خود ابراهیم بیک را نیز به حضور پذیرفت.

بچه سقاء پس از جلوس بر اورنگ شهرباری، به مهاجرانی که از دیدگاه رفت و آمد در درون کشور در تنگنا بودند «کارت سفید» (چراغ سبز) داد. با بهره گیری از همین زمینه، فضل مقسوم (اهل قره تگین) یکی از رهبران مهاجر فرصت پیش آمده را فرو گذار نکرد. وی همراه با پنج- شش تن از همدستان خود از کابل به سوی شمال به بدخشان گریخت که از آن جا همراه با دسته کوچکی از مهاجران بر خاک شوروی پا گذاشته و پورش تند و خونینی به محل گرم آورد. دسته وی از سوی کماندو های دلیر شوروی (نخستین نیروی کماندویی هوایی در تاریخ ارتش سرخ!) و با پشتیبانی داوطلبان بومی گرفته شد.

مقسوم پس از شکست، همراه با نه نفر به بدخشان افغانستان باز گشتند و سپس برای پیوستن به سید حسین- وزیر حربیه دولت بچه سقاء راهی مزار شریف شدند. چندی پس مقسوم با سید حسین به کابل برگشتند. مقسوم خاطرات خود را از هجوم سریع چنین ابراز کرد: «می خواستم کاری انجام بدهم اما قره تگینیان علیه من عمل کردند و من ناگزیر گردیدم، بروم.»

جنید خان- رهبر ترکمن ها نیز اظهار هستی کرد. وی در ماه جون 1928 پس از درهم شکستن مقاومت مرزبانان ایرانی، از مرز شوروی و ایران به سلامتی رد شد. در ایران وی اعلام کرد که قصد ماندن در آن جا را ندارد و هدفش رفتن به افغانستان است. جنید با پرهیز از برخورد با نظامیان ایرانی، به هرات آمد و بی درنگ به حمایت از بچه سقاء پرداخت که این موضوع را با نامه یی به آگاهی عالم خان رسانید.

³. بایگانی حزب کمونیست تاجیکستان، فوند 1، پرونده ویژه 1، پوشه 276، برگ 69.

حکومت بچه سقاء تنها در کابل کم و بیش استوار و پایدار بود.⁴ در اوضاع از هم گسیختگی روز افزون حکومت مرکزی، هر افغانی مایل بود زیر داریست حمایت جماعت خود قرار بگیرد. ابراهیم بیک نیز دنبال این بود که هرچه زودتر از کابل برآید و به همبیاران خود در شمال بپیوندد. وی درخواست رفتن کرد. مگر، دولت بچه سقاء در دادن پاسخ شتاب نمی کرد. در ماه اپریل 1929 گروهی از لقی ها به قلعه فتو آمدند. این ها بستگان ابراهیم بیک- لقی ها، علی مردان دادخواه و محمد علی دادخواه و 50 تن از افراد غیر مسلح همراه آن ها بودند. آن ها اعلام کردند که آماده اند ابراهیم بیک را تا شهر خان آباد همراهی کنند.⁵

آرزوی لقی ها برای ترک پایتخت و پیوستن به همبیاران شان، بازتابگر روند بسیج پیوسته جماعت های جداگانه افغانی و فرار سیدین جنگ داخلی بود. بسیج مانند همیشه در تاریخ افغانستان بر شالوده های بومی-تباری، منطقه ای، قبیله ای و مذهبی صورت می گرفت. جنگ، همسفر همیشگی افغانی ها و چریک های قبیله ای مهم ترین رکن سازمان نظامی بوده اند.

در اوایل ماه اپریل، بچه سقاء عالم خان را فرا خوانده، به آگاهی وی رسانید که: «غلام نبی خان چرخ- سفیر افغانستان در شوروی (برادر غلام صدیق از نزدیکان امان الله و وزیر امور خارجه وی) به فرماندهی دسته ای از چند صد ترکمن و هزاره از مرز شوروی و افغانستان گذشته و در برابر پیروان وی وارد جنگ گردیده اند». در آن هنگام، کمتر کسی می دانست که این یک نیروی اعزامی متشکل از هواداران شاه سرنگون شده و سربازان ارتش سرخ به رهبری ویتالی پریماکوف- وابسته نظامی پیشین شوروی در کابل بود. تصمیم در باره راه اندازی این عملیات، چند هفته پیش از این، در یک جلسه شبانه نزد استالین که غلام صدیق و ویتالی پریماکوف را به حضور پذیرفته بود، گرفته شده بود.⁶

بچه سقاء از عالم خان خواست تا دسته ای را به شمال بفرستد. ابراهیم بیک همراه با دسته ای از پنجاه نفر بی درنگ پس از دریافت دستور امیر جدید، راهی شمال شد. در پنجشیر، پیروان ابراهیم خود را به سید حسین (برادر خوانده و وزیر حربیه امیر جدید) رسانیده، سپس یکجا با همدیگر به راه ادامه دادند. آن ها به زودی به علی آباد که زمانی بیابان بود و به دست مهاجران آباد شده بود، رسیدند. در این جا چهار هزار خانوار (بیست هزار نفر باشند) از لقی ها و سایر ازبیک ها مسکن گزین شده بودند.

ابراهیم بیک که سرانجام به دیار خود رسیده بود، به گفته خودش به آهستگی با اوضاع و احوال آشنا می شد و شتاب نداشت در رویدادها دخالت کند. دولت جدید افغانستان در آن هنگام سرگرم پذیرش مردان به خدمت سربازی بود. افراد با بی میلی به خدمت زیر درفش می رفتند و از ترک دیبه ها و خانواده های خود نگران بودند. سید حسین- وزیر حربیه از ابراهیم بیک خواست تا مقدمات جنگ را بچیند و هرچه سریع تر برای دفاع از حکومت بچه سقاء برخیزد. ابراهیم بیک با پیروی از سنت های بومی و شرعی که کشتن مسلمانان را بدون صدور فتوی مجاز نمی داند، شورایی را متشکل از ریش سفیدان با حضور ترکمنان، ازبیک ها، قبایل لقی، کنگرات و دورمن در محل چاردره فرا خواند. حضار تصمیم گرفتند تا از بچه سقاء حمایت نمایند. دسته ای از 400 نفر ترکمن، 400 نفر کنگرات و دورمن و 100 نفر لقی تشکیل شد.⁷

مادامی که مهاجران در چاردره شور داشتند و دسته ها را گرد می آوردند، سید حسین پس از شکست در تاشقرغان از دست گروه نبی خان و پریماکوف، عقب نشینی کرد. در همان زمان، دسته های متحد مهاجران لقی، کنگرات و ترکمن آغاز به دفاع از روستاهای خود نمودند. ابراهیم بیک دلیل تصمیم خود را چنین توضیح می داد: «دستور دادم: پاسداران را بگمارید و اگر دشمن بیاید، آن را نابود سازید. [در این جا، منظور از دشمن همه کسانی بودند که می خواستند در پی برهم زدن آرامش مهاجران برآیند].»⁸

[پرسشی که مطرح کی گردد، این است که-گ.] آیا دسته های مهاجران در نبردها به هواداری از امیر جدید شرکت داشتند؟ ابراهیم بیک، علی مردان، قیوم پروانه چی و دیگر مهاجرانی که در تابستان و پاییز 1931 از

⁴ . Adamec W. Ludwig. Afghanistan's Foreign Affairs to the Mid-Twentieth Century . Relations with the USSR, Germany, and Britain . Tucson, Arisona: The Unversuty of Arisona Presss, 157.

⁵ . بایگانی، پرونده 123469، برگ 43

⁶ . نگاه شود به: گ. آقابکف، «گ.پ.او. (اداره کل سیاسی): یادداشت های یک چکیست»، برگ های 179-180

⁷ . بایگانی....، پرونده 123469، برگ 44

⁸ . همان جا

سوی کمیته فوق العاده تاشکنت بازپرسی شده بودند، از نبردها در برابر دسته های پریماکف و چرخ چیزی یادآوری نمی کردند. شاید آن ها نمی خواستند مأموران بازپرسی شوروی را به خشم بیاورند و با این کار وضعیت خود را بدتر سازند. و لیکن آن ها در باره نبردهای خود با هزاره های دسته غلام نبی (با غلام نبی خان چرخ پشتون اشتباه نشود) با شور و شوق تعریف می کردند. هنگامی که جنگجویان غلام نبی به تاریخ 29 اگوست 1329 بر دژ دهدادی حمله کردند، به دست مهاجران سرکوب گردیدند. هزاره ها را هشت ساعت بی وقفه تا بوینه قره (بوینه سرا - شولگر) راندند.⁹ کار به جایی رسید که هزاره ها با زاری و تمنا از سید حسین خواستند تا ابراهیم بیک را دو باره به دهدادی فرا خواند. نبرد در برابر هزاره های هوادار امان الله در دهدادی و بوینه سرا بدون شک و تردید «درخشانترین» صفحه پیروزی های جنگی مهاجران در افغانستان بوده است.

پس از آن که اوضاع بار دیگر بهبود یافت، سید حسین به ابراهیم بیک پیشنهاد کرد تا همراه وی تا کابل برود و از او در برابر پشتون ها دفاع کند. ابراهیم بیک این بار برای ارائه کمک به سقاوی ها شتاب نکرد. او پیش ریش سفیدان رفت و آن ها را از پیشنهاد سید حسین آگاه ساخت. ابراهیم بیک به آنان یادآوری کرد که با رفتن او دیهه های مهاجری بی سپر خواهند ماند و هزاره ها تلاش خواهند کرد انتقام شکست خود را در دهدادی و بوینه سرا از ازبیک ها بگیرند. سر انجام، ابراهیم بیک به حرف سقاوی ها گوش نداد. او همراه با همدستان خود در تالقان در نزدیکی علی آباد مسکن گزید و سید حسین به تنهایی رهسپار کابل شد.

این گونه، درست نیست ابراهیم بیک را در بست پیرو سقاوی ها به شمار آورد. این لقی بی بند و بار، برای سیاستمداران، بی توجه به آن که چه اهدافی را دنبال می کردند، همکار مطمینی نبود. در واقع، وی از آرمان های سقاوی ها (اگر چنین آرمان هایی وجود داشت) در افغانستان، همین گونه که در گذشته با آرمان های جدیدی ها در بخارا بیگانه بود، به دور بود. وی پیش از همه چیز، دنبال رفاه و امنیت مهاجران هم میهن خود که در علی آباد، تالقان، آق تپه و دیگر روستاها بود و باش داشتند، بود.

فرا رسیدن پاییز 1929:

ابراهیم بیک به یاد می آورد: «اوضاع در قطغن (کنده کنونی) بسیار پیچیده شده بود. دانستن این که استان در دست چه کسی بود، دشوار بود، هر چند که از سوی هواداران بچه سقاء اداره می شد. هرج و مرج و بی نظمی آغاز شد. به گونه ای که یک روستا در برابر روستای دیگر برای «تسویه حسابات گذشته» بر می خاست.

ضعیف شدن حکومت مرکزی، بر افغانستان تاثیر ویرانگری برجا گذاشت. گیره های «امپریالیسم داخلی» که گروه های رنگارنگ مذهبی و تباری - منطقه ای را در یک فضای واحد نگه داشته بود، یک باره شل شد. این امر منجر به درگیری ها و خودسری ها (آنارسی) سراسری شده و افغانستان را در لبه پرتگاه فاجعه ملی قرار داده بود.

اوضاع را نادر خان - رییس خاندان پشتون مصاحبان که از فرانسه از راه هند، آمد، بهبود بخشید. او به تاریخ 22 مارچ 1929 در جرگه نمایندگان قبایل جنوبی بچه سقاء را به مبارزه طلبید، مگر از امان الله هم حمایت نکرد. به تاریخ 13 اکتبر بچه سقاء و هوادارانش پس از شکست از دست سپاهیان شاه محمود خان از پایتخت گریختند. به روز 15 اکتبر نادر خان وارد کابل شد و روز 2 نوامبر 1929 حبیب الله پسر سقاء یگانه غیر پشتون (تاجیک) که امیر افغانستان شده بود، در فرودگاه کابل به دار کشیده شد.

انتقام نادر یا جنگ لقی:

چندی پس از سرنگونی حکومت بچه سقاء در ماه نوامبر 1929، نایب الحکومه (استاندار) جدید استان قطغن - بدخشان به نام صفرخان در خان آباد گماشته شد. مهاجران او را ناظر صفر می نامیدند. ابراهیم بیک، صفرخان را به خوبی می شناخت: از سال 1921 او میان مهاجران از جمله عالم خان و دولت افغانستان رابط بود. مقامات جدید افغانی به ازبیک ها اولتیماتوم دادند که سلاح های خود را بر زمین گذاشته و پولی را که از دولت پیشین گرفته بودند، بازگردانند. آن ها همچنان خواستند تا دو تن از پیروان بچه سقاء به نام های محمد هاشم خان (فرمانده نظامی استان در زمان بچه سقاء) و غلام قادر خان (غندمشر - سرهنگ) را که در اردوگاه مهاجران به سر می بردند، به آن ها بسپارند.

⁹ . پرونده 123469، برگ 50

صفرخان و پسرش- انورجان، معاون وی، برای دستگیری ابراهیم بیک دسته هایی را آرایش دادند. اما یافتن و دستگیر کردن رهبر لقی ها که از تجربه بزرگ جنگ پارتیزانی برخوردار بود، کار دشواری بود. انور جان بدشانس از سوی سوارکاران ابراهیم بیک دستگیر شد. ابراهیم بیک با نگهداشتن انورجان به عنوان «اسیر افتخاری»، او را به بستن قرارداد صلح متمایل کرد. هر چند، در این قرارداد، ابراهیم بیک سوگند خورد که دست به هیچ گونه اقدام زیان آور برای افغانستان نیازد، حق اتخاذ تصمیم مهم از دیدگاه خود را، برای خویش محفوظ ماند. پس از امضای این قرارداد، او به عنوان «محمد ابراهیم بیک دیوان بیگی، توپچی باشی غازی» و رهبر لقی ها، با بخشیدن اسب و خلعت به انور جان، وی را با تشریفات به خان آباد نزد پدرش روانه کرد.¹⁰

می توان گمان زد که نادر از دست بخارایی خودسر، سخت خشمگین شده بود. مگر، نمی توانست دست به یورش سرکوبگرانه بر شمال یازد. زیرا برای این کار، وسایل جنگی و مادی بایسته را در دست نداشت. گردانندگان کابل این کار را در موارد استثنایی انجام می دادند. بیشتر برای آن ها پذیرا تر بود تا د با افراد رسوخمند بومی به ویژه رهبران قبیله یی به سازش دست یابند و آن ها را با پیشکش ها و داد و دهش های فراوان به سوی خود بکشانند. در این وضعیت، نادر شاه به تلاش های خود برای کشیدن ابراهیم بیک به سوی خود ادامه می داد. زمین های جدیدی برای بود و باش به ازبیک ها پیشنهاد شد. اما از سوی ابراهیم بیک رد شد. مهاجران نمی خواستند نوار مرزی را ترک نمایند. زیرا این منطقه با طبیعت حصار و کولاب آن ها شباهت بسیار داشت. آن ها با بود و باش در نزدیکی مرز، با میهن خود ارتباط داشتند و امید به برگشتن را در دل می پروراندند.

در بهار سال 1930 نادر، محمد یعقوب خان را به سمت والی (حاکم) مزار شریف گماشت. این سیاستمدار مجرب و وزیر پیشین دولت امان الله، با پیروی از الگوی سیاست تباری شوروی، توجه ویژه یی به گروه های تباری (نه به قبایل و یا گروه های مذهبی یا منطقه یی) استان می کرد. در این حال، برای هر کدام از آن ها اجازه داده می شد در ارگان های قدرت نماینده داشته باشند. (شایان یاد آوری است که استاندار شن شیکای سه سال بعد مشی همانندی را مبنی بر اصل برابری حقوق ملیت ها در سین زیان چین که همجوار خراسان افغانستان می باشد، پیش می گیرد).

یعقوب خان، افزون بر این که قرارداد با انورجان را قابل رعایت دانست، تصمیم گرفت لقی را به مقام معاونیت خود بگمارد تا او به عنوان یک دوست، از نادر شاه در برابر کوهستانی ها، ترکمن ها و دیگر دشمنان مشترک دفاع کند. گماشتن ابراهیم بیک به این سمت، به این می ماند که حکومت شوروی پیشوایان بخارای خاوری را به مقام های کمیسارهای انقلابی و فرماندهان دسته های داوطلب انتساب نماید. تمام تشریفات بایسته به مناسبت انتساب ابراهیم بیک انجام گرفته بود. پیرمردان لقی بسیار دلخوش شده بودند.¹¹ آن ها شاید بر این باور بودند که نه تنها ابراهیم بیک بل همه قبیله شایان چنین مقام والا است. اما تنها چیزی که مانع انجام وظیفه توسط ابراهیم بیک می شد، این بود که در علی آباد در این هنگام دسته یی متشکل از 500 ترکمن و کوهستانی شورشی حضور داشتند. آن ها دنبال کمک و پشتیبانی از سوی مهاجران بودند. نادر و یعقوب خان به ابراهیم بیک به عنوان معاون والی دستور دادند که آن ها را خلع سلاح نماید. این گونه، آن ها می خواستند با دستان مهاجران، سقوی ها و ترکمن ها را سرکوب کنند.

پیرامون داستان ابراهیم بیک هنگام بود و باش او در افغانستان، سخن های رنگارنگی گفته می شود. این برهه، در تاریخ افغانستان «جنگ لقی» نام گرفته است. صفرخان کاملاً منطقی انتساب باسماچ گریزی بخارایی را به یک کرسی دولتی، عمل بی سنجش و نابخردانه یی می پنداشت که می توانست حد اقل، خشم شوروی را برانگیزد و حد اکثر، تشکیل یک کشور ازبیک- تاجیکی در شمال کشور را به دنبال داشته باشد.

از سوی دیگر، رفتار نادر در قبال به ابراهیم بیک از کیاست و خیرخواهی به دور بود. او، پیش از این که به ابراهیم بیک اجازه آغاز انجام وظیفه بدهد، ناگهان خواست خود با وی رو در رو گفتگو کند. میر فتاح از نزدیکان عالم خان و پسر عثمان پروانه چی- آخرین نخست وزیر امارت بخارا، به علی آباد فرستاده شدند. همراه با میرفتاح، اعظم خواجه- باشنده قلعه فتو، یکی دیگر از نزدیکان عالم خان نیز اعزام شده بودند. آن ها دو فرمان

¹⁰. برای به دست آوردن آگاهی بیشتر در زمینه نگاه شود به جمشید شعله، «حوادث لقی در شمال هندوکش»، چاپ تهران و نیز علم فیض زاد، «مجاهد قهرمان ابراهیم بیک لقی»، چاپ پیشاور

¹¹. بایگانی ...، پرونده 123469، برگ 61

مبنی بر دستور آمدن به کابل همراه خود آوردند. نادر و عالم خان تا پایان سال چند بار نمایندگانی با نامه‌ها به علی آباد فرستاده بودند. ابراهیم بیگ که در طی سال‌های دراز نابه‌هنجاری‌ها و ریسک‌کاری‌های پیوسته، از یک حس درونی گمانبری و پیش‌بینی برخوردار شده بود، پی برد که دیدار با پادشاه شاید فرجام بس ناگواری برایش در پی داشته باشد. این بود که برای رایزنی با خلیفه قزل‌ایاق (رهبر ترکمن‌ها و رهبر بزرگ دینی مهاجران چه ترکمن و چه ازبیک) به شیرغان رفت. خلیفه هم سوءظن ابراهیم بیگ را تأیید کرد. همان‌گونه که قیوم پروانه چی یادآوری می‌کند: ایشان خلیفه قزل‌ایاق و ابراهیم بیگ سه روز آزرگار پشت درهای بسته نشستند و در باره چیزی گفتگو کردند. آیا آن‌ها در باره متحد کردن نیروهای خود برای تصرف حکومت در سراسر شمال گپ می‌زدند؟ آیا نقشه‌یی برای برگشتن به آن‌ور رود آمو نداشتند؟ و یا تنها چاره‌می‌اندیشیدند که آیا باید با نادر آشتی کنند یا به رویارویی ادامه دهند؟

سرانجام، ابراهیم بیگ با پیروی از پند و اندرز رهبر ترکمن، بر آن شد از رفتن به کابل صرف‌نظر نموده و با دیدار با ربیب‌خود- یعقوب خان- والی مزار شریف بسنده کند. ترتیب سفر از شیرغان به مزار شریف چنین بود: در آغاز، خلیفه قزل‌ایاق همراه با صد نفر صوفی‌نامی عازم می‌شود و روز بعد، ابراهیم بیگ همراه با قورباشی‌های خود و لشکر دو هزار نفری ترکمن‌ها و ازبیک‌ها البته، با درنظرداشت پذیرایی به عمل آمده از عارفان حرکت می‌کنند. راهپیمایی جنگجویان مهاجر که شمارشان به اندازه یک لشکر پیاده نظام می‌رسید، به فرماندهی سرداران ترکمن و «جنرال» لقی کمترین شباهتی به تشریفات معمول به مناسبت انتساب یک شخص کشوری داشت. شاید مهاجران تا جایی که از دستشان بر می‌آمد، چیزی مانند کودتای نظامی و یا تصرف حکومت در استان‌های شمالی را آماده کرده بودند.

روشن است که افغانی‌ها آغاز به گمان‌بری و پی‌بردن به ریشه موضوع کردند و در محل بود و باش نخستین هیأت اعزامی عارفان به ریاست خلیفه قزل‌ایاق، پاسدارانی را پیش‌گذاشتند. سپس، والی نامه‌یی به ابراهیم بیگ فرستاد با دستور ماندن افراد و گذاشتن اسلحه در بلخ و آمدن «سبکبار» ابراهیم بیگ به مزار شریف. مقارن با آن زمان، مهاجران آگاهی یافتند که ایشان خلیفه در حلقه محاصره گرفته شده و هزاره‌ها علیه ترکمن‌ها برانگیخته شده‌اند. پس از شور و مشورت‌های پر جوش و خروش و گرم، مقرر گردید که ابراهیم بیگ تنها نه، بل با دسته 400 نفری سواران مسلح راهی مزار شود. به تاریخ اول ماه می 1930 جنگاوران ابراهیم بیگ به مزار شریف نزدیک شدند مگر، خطر نکردند برای دیدار با یعقوب خان وارد شهر شوند. در این میان، آمدن ابراهیم بیگ به فرماندهی یک دسته بسیار بزرگ با سماج‌ها، باعث نهایت نگرانی و ناخشنودی قنصلگری شوروی در مزار شریف شد.

ابراهیم بیگ با دسته‌هایش در یک باغ شخصی در حومه شهر جا گرفتند. به گفته خود ابراهیم بیگ، از این‌که به او توجه بایسته نشده بود، ناخرسند بود. افراد دیدند که شهر تقریباً خلوت است و کسی به پیشوازشان نیامده است. ازبیک‌ها و ترکمن‌ها از این‌که تنها یک دیگ پلو برای ایشان داده بودند، سخت رنجور شده بودند. ظاهراً کدام چیزی ابراهیم بیگ را ترسانیده و یا هشیار کرده بود و او جرأت نکرد اوضاع را پرتنش ترسازد و تصمیم به عقب‌نشینی گرفت تا وقت کمایی کند. روز بعد، پس از بارندگی شدید وی به سیاهگرد رفت. چندی نگذشت که یعقوب خان به آن‌جا زنگ زد. گفتگوی تلفنی‌یی انجام شد که در روند آن، ابراهیم بیگ رنجیدگی و آزرده‌گی خود را به او بیان کرد. والی در پاسخ به ابراهیم بیگ دستور خود را برای آمدن او به تنهایی و سوار بر گادی برای خدمت در مزار شریف تکرار کرد. روشن است ابراهیم بیگ از دورنمای چنین خدمتگذاری‌یی خرسند نشود نبود.

در این حال، افغانی‌ها هشیار و بیدار بودند. آن‌ها ایشان خلیفه را از ازبیک‌ها جدا کرده و به گفتگوهای موفقیت‌آمیزی با ترکمن‌ها به منظور خنثی‌سازی آنان پرداختند. ابراهیم بیگ چاره‌یی جز این نداشت که به ترکمن‌های همراه خود پیشنهاد نماید تا به بلخ برگردند و خودش نزد لقی‌های خود به علی‌آباد برود. یک روز بعد، والی هیأت نوی را متشکل از نمایندگان گروه‌های مختلف بومی (تباری) استان نزد لقی‌ها فرستاد. آن‌ها بار دیگر مراتب حسن رفتار مقامات افغانی و یعقوب خان را نسبت به مهاجران ابراز نمودند و ابراهیم بیگ را به مزار دعوت کردند. این هیأت به شرایط پیشین (تسلیم کوهستانی‌ها و برگرداندن سلاح) پیشنهاد دیگری را افزودند مبنی بر این‌که همه مهاجران از علی‌آباد و آق‌تپه به جاهای دیگر، دورتر از مرز کوچ کنند.

فرضیه مبنی بر این‌که در سال‌های 929 - 1931 پای ابراهیم بیگ به رویارویی‌ها و درگیری‌های بین‌الافغانی کشانیده شده بود که در روند آن هر کدام از گروه‌ها می‌کوشیدند از نیروی دسته‌های ازبیک‌ی به سود خود بهره

گیری کند، به پنداشت ما محتمل تر به نظر می رسد تا آن فرضیه هایی که گویا مهاجران به دنبال کدامین اهداف «ناپلیونی» خود (مبارزه در برابر پشتون ها، ایجاد دولت خودی و ...) بوده باشند.

در سال های دهه 1930 گروه های رنگارنگ فئودالی- روحانی بر سر دستیابی بر استان های شمالی در کشاکش بودند. حتا هواداران میرزا قاسم خان- زمیندار بزرگ ازبیک¹² باشند مزار شریف و نیز تاجیک های اردوگاه سقوی می کوشیدند مهاجران را به سوی خود بکشند. آن ها بر خلاف مهاجران ریسک نمی کردند. چون در خاک افغانی خود عمل می کردند. مگر، مهاجران مهمان بودند و برای آنان کمک و حمایت از یکی از طرف ها می توانست باعث ایجاد دشواری ها و دردهای فراوان باشد. آن ها را می توانستند به وارد کردن زیان به کشوری که به آن پناه داده بود، محکوم نمایند. بر پایه منابع دست داشته، می توان چنین نتیجه گیری کرد که مهاجران همواره در گام نخست، نگران امنیت خود و زنده ماندن و ایستادگی در برابر خطرات مرگبار که از سوی نادر انتقامجو بر می خاست، بودند.

ابراهیم بیک و ایشان خلیفه سیاستمدان پخته و مجربی نبودند مگر، نمی توان گفت از حس شامه و فراست محروم بودند. جالب است که در افسانه مهاجران که بشیر بغلانی به نگارنده نقل کرده بود، ابراهیم بیک نیز به عنوان قربانی فتنه انگیزی ها و دسیسه چینی ها پرداز می گردد: «در آن هنگام یک ازبیک بومی به مهاجران گفت: «شما تاجیک ها و ازبیک ها بندگان افغانی ها هستید. بیایید باهم کشور خود را ایجاد کنیم.» ابراهیم بیک پاسخ رد داد. خلیفه قزل ایاق هم نپذیرفت. تاجیک ها و ازبیک های بومی (افغانی) در دیدارها ابراهیم بیک را بر می انگیزتند و می گفتند: «تو غازی هستی، هر کاری که لازم می دانی انجام بده. به گپ های هاشم خان¹³ گوش مده: «نوک پیزار افغان کج است».¹⁴ در عین حال، آن ها شکواییه ابراهیم بیک را به نادر خان می کردند و می گفتند که ابراهیم بیک در اندیشه جلوس بر تخت پادشاهی افغانی است. این بود که پادشاه خواست تا مهاجران سلاح های خود را بر زمین بگذارند. در روز نوروز (شاید به تاریخ 22 مارچ 1930) ابراهیم بیک برای اشتراک در اجلاس افراد رسوخمند به کندز آمد. هیچ کس از حضار برای عرض سلام به ابراهیم بیک از جایش بلند نشد. والی (حاکم) با اکراه به ابراهیم بیک سلام داد و گفت:

- بیک بابا، من در حضور ریش سفیدان می گویم سلاح های تان را تسلیم بدهید. اگر لازم شد، دولت از شما حمایت خواهد کرد.

ابراهیم بیک پاسخ داد:

- سلاح های ما علیه افغانستان نیست. این سلاح ها مال ماست و ما آن ها را در جنگ ها به چنگ آورده ایم. وانگهی ابراهیم بیک سوار بر اسب شد و نزد مهاجران رفت و رو به خانواده ها گفت: «برویم».

این گونه، تلاش ها برای آشتی کردن با لقی ها و جلب ابراهیم بیک برای خدمت نزد نادر خان به عنوان معاون والی کندز نتیجه بی نداد. اوضاع همچنان پرتنش بود. هر چند توانسته بودند از رویارویی آشکار جلوگیری کنند. ابراهیم بیک با دسته های خود کماکان افراد در خدمت دولت افغانستان به شمار می رفتند.

ناگهان در اواخر ماه جون 1930 اتفاقاتی رخ داد که در منابع شوروی قابل دسترسی، هیچ گونه اشاره مستقیمی به آن نشده است. سپاهیان سرخ بار دیگر وارد شمال افغانستان شدند. آن ها بی آن که با مقاومتی از سوی سپاهیان افغانی رو به رو شوند، یورش سرکوبگرانه بی به علی آباد و آق تپه به روستاهای نا آرام ترین مهاجران آوردند¹⁵. این سپاهیان از یگان هایی بودند از تیپ سواره نظام حوزه نظامی آسیای میانه به فرماندهی یاکف ملکومف- فرمانده معروف در تاجیکستان¹⁶. ابراهیم بیک خبر حمله را به صفرخان داد و خود مال اندیشانه با دسته بی از برخوردار رو در رو با ارتش سرخ گریخت. روز بعد صفرخان دستور آغاز نبرد با ارتش سرخ را داد. لقی ها در شورا وضعیت را به بررسی گرفتند. آن ها دیدند که مقامات بومی مانع روس ها نمی شوند و گمان می زدند که افغانی ها عامدانه این تهاجم را برانگیخته اند تا آن ها را با ارتش سرخ بیاویزند. منابع شوروی تأیید می کنند که

¹² سایر منابع او را تاجیک تبار می خوانند.

¹³ در اینجا بغلانی اشتباه گفته است. در آن هنگام نادر پادشاه بود. در سال 1933 ظاهر شاه جانشین او شد. هاشم خان در دوره ظاهر شاه نخست وزیر بود.

¹⁴ یعنی نمی شود به پشتون ها اعتماد کرد.

¹⁵ پرونده 123469. برگ 65.

¹⁶ ملکومف در میان باسماچیان و مهاجران به نام یعقوب تورا معروف بود.

پیروان ابراهیم از برخورد خود داری کردند. مگر با این هم می گویند که ارتش سرخ صدها نفر با سماچ را نابود کرده بود.¹⁷

این بار نخست نبود که چنین اعمال تهدید دسته های ضد انقلابی و آبادی های واقع در زمین های هم مرز با شوروی از سوی شوروی ها انجام می گرفت. این گونه اعمال هنگام جنگ داخلی در سال های 1918-1920 در کشورهای استونی و لتونی نیز دیده شده بود. در چین باختری نیز هجوم هایی با هماهنگی قبلی با مقامات چینی در برابر گارد سفید اتامان (سرکرده) باکیچ و دونگان های سرکش ماچژونین در سال های 1921 و 1932 صورت می گرفت. در سال 1929 در خاور دور دسته های ارتش سرخ وارد خاک چین شده و روستای روسی تنخه را در هم کوبیدند.¹⁸

همچنین می توان به اصطلاح «لشکرکشی کالسوف» بلشویک های ترکستانی به بخارای مستقل در ماه مارچ 1918 و نیز لشکرکشی گیلان سال 1920 به پارس را به این فهرست افزود. این تجاوزهای نظامی از دیدگاه شوروی چیزی جز دفاع از مرزهای خود با رخنه و اشغال مناطق مرزی نبود. این ها پدیده های تسلط طلبی شوروی بوده و باعث افزایش روحیه ضد شوروی در سراسر جهان می گردید. در همه موارد مشابه، قربانیان اصلی حمله مهاجران غیر نظامی بی دفاع بودند.

تهاجم دیگر شوروی- این بار به خاک افغانستان مانند همه تهاجمات پیشین بر شهرت شوروی نیفزود. آمار باسماچیان کشته شده (تا یک هزار!) نامدلل و گزافه گویی می نماید. هر چند که به گفته ابراهیم بیک «علی آباد و آق تپه به شدت ویران شده بود»¹⁹

چندی پس از رفتن دسته ارتش سرخ، بیک دیگری به نام اعظم خواجه با فرمانی از عالم خان و نادر شاه مبنی بر فراخواندن ابراهیم بیک به علی آباد به کابل، آمد. لحن نامه تند و قاطع بود. عالم خان با تهدید گفته بود، هرگاه به دستور او عمل نشود، هرگونه پیوندی میان او و ابراهیم بیک قطع خواهد شد. این آخرین نامه عالم خان به وسال (تابع) لقی خود بوده است. ابراهیم بیک ضمن رد دستور رییس خود- عالم خان، او را به وضع دشواری گرفتار ساخت. به رغم این که پادشاه مطرود بخارا با بچه سقاء روابط گرمی داشت، نمی توان او را به هواداران اصولی بچه سقاء نسبت داد.

در سراسر روزگار تیره و تار، فرمانروای سرنگون شده بخارا در کابل بود و تنها کاری که می توانست متمایزش کند خرده گیری های شدید بر سیاست های امان الله در سخنرانی ها و دفتر خاطرات خود به نام «تاریخ حزن ملل بخارا» بود که در همان سال 1929 در پاریس چاپ گردید. ارتباط او با شمال بیشتر جنبه تصادفی داشت و او در تصمیم هایی که در داخل جماعت های مهاجران گرفته می شد، چندان نقش و نفوذی نداشت. عالم خان بیشتر از رخدادهای دوری می گزید و با این کار، از وضع موجود (استاتوس کوو) سود می جست. و کنون هم پس از جلوس نادر، در پی آن بود تا با تابع ساختن مهاجران به پادشاه، اعتماد افغان ها را به خود برگرداند. نادر شاه بر خلاف امان الله، در برابر شوروی بر انگیزته شده بود و از حمایت انگلیس که عالم خان همیشه به کمک آن کشور چشم دوخته بود، برخوردار بود. در چنین وضعیتی، عالم خان اگر می خواست رغبت و تمایل دربار را حفظ نماید، چاره بی جزء این نداشت که ابراهیم بیک سازشکار را نکوهیده و به هواداری از نادر برخیزد.

در ماه جون 1930 نادر شاه، احمد علی خان را که در گذشته در دستگاه امان الله کار می کرد، به سمت رییس تنظیمیه استان قطغن- بدخشان گماشت.²⁰ رییس تنظیمیه در نزدیکی خان آباد با ابراهیم بیک دیدار کرد و لیکن نتوانست یخ بی اعتمادی را در دلش آب کند. دو طرف اعتراضات و آرزوگی های خود را به همدیگر ابراز کرده برگشتند. ابراهیم بیک هیچ گونه اطمینان قاطعی نداده بود. تنها قول داد که پاسخ اولتیماتوم عالم خان را پسان با نامه بی خواهد داد. صاحب نظر رحیف- تاجیک قره تگینی- یکی از انگشت شمار کسان باسواد که آن برهه در کنار ابراهیم بیک بود، در بازپرسی در کمیته فوق العاده تاشکنت گفت که چند روز بعد ابراهیم بیک پس از مشورت با قورباشی ها و ریش سفیدان به احمد عالم خان چنین پاسخ داد:

¹⁷ .پ. اپتیکر، عملیات ویژه ارتش سرخ در افغانستان در سال های 20 سده بیستم. نگاه شود به سایت اینترنتی www.rkka.ru/ibibli.htm

¹⁸ . نگاه شود به: روزها (پاریس)، سال 1929، 17 نوامبر، روزنامه «کامساملوسکایا پروادا»، سال 1991، 2 اکتبر.

¹⁹ . پرونده 123469. ص 72

«من به پیشنهاد شما باور ندارم و آن را آلیشمنده می دانم. اگر به راستی می خواهید مرا با آدم هایم نزد خود نگهدارید، پس چرا هیچ گامی برای جلوگیری از یورش روس ها بر نداشتید؟ (منظور از یورش دسته ملکومف است). چنین بر می آید که خلع سلاح کردن من با تسلیم من به حکومت شوروی مرتبط است.» سپس خاطر نشان ساخت که بهتر خواهد بود تا به تنهایی وارد خاک شوروی شده و هرچه زودتر هم سلاح های افغانی و هم سلاح های را که در گذشته در تاجیکستان گرفته بود، تحویل بدهد تا این که این نیرنگ را ببیزد.²¹

رییس تنظیمیه پس از دریافت چنین پاسخ تند، دستور داد تحویل آذوقه به دسته های ابراهیم بیک را متوقف کنند و بار دیگر دستور خود را برای تسلیم سلاح بیان کرد. آن گاه ابراهیم بیک به سوی کوه ها عقب نشینی کرد و سپس به رود آمو پایین آمد و در آن جا با دسته های افغانی برخورد نمود.

سراسر ماه های جون و جولای سال 1930 در زد و خورد های پراکنده ابراهیم بیک با دسته های صفرخان گذشت.²² تقریباً در همان هنگام، نخستین نبرد میان جنگجویان نادریه و مهاجران در هزار باغ رخ داد. در آن جا 500 رزمنده افغانی با دو توپ کمین گرفته بودند. ابراهیم بیک با دسته یی از 200 سوار درگیر نبرد شد که در نتیجه آن افغانی ها با از دست دادن 70 نفر، در پشت درهای بسته قلعه ماندند. 100 نفر به اسارت گرفته شدند و دو قبضه تیربار و 100 میل تفنگ ضبط شد.²³ دسته های شکست خورده افغانی هنگام عقب نشینی روستاهای مهاجران را تاراج می کردند. پس از این برخورد، ابراهیم بیک سواران خود را گرد آورده؛ برای رویارویی با یورش احتمالی افغانی ها تدبیرهای بایسته را اتخاذ نمود. در واقع، این آغاز جنگ بود. از ماه جولای تا اکتبر 1930 جنگ لقی سراسر منطقه مرزی را از میمنه تا بدخشان فرا گرفته بود. سراسر این منطقه با تأسیسات مهم آن (راه ها و گذرگاه ها) زیر نظارت مهاجران درآمد. همه گذرگاه ها به قلمرو شوروی نیز از سوی آن ها محافظت می شد.²⁴ قورباشی ها به مقام بیک روستاها (نقاط مسکونی) گماشته شدند. مهاجران پادگان های کوچک افغانی را به قلعه ها می راندند.

در ماه اکتبر 1930 نزدیک به پنج هزار نفر نیروی چریکی همراه با دستگاه های مسلسل و توپ به فرماندهی محمد غوث خان از کابل به سوی خان آباد روانه شدند.²⁵ این سپاهیان منظم نه، بل که قبایل مسلح استان های مرزی بودند که بیشتر آن ها حتا شهروندان افغانستان هم نبودند (یعنی از منطقه قبایل پشتون در مرز افغانستان و هند بریتانیایی بودند). آن ها بر مهاجران بی دفاع می تاختند و اموال خانواده های آن ها را تاراج می کردند. ابراهیم بیک از بازپرسی پشتون هایی که به اسارت گرفته بود، چنین موضوع را آشکار ساخت: «قبایل چنین توافقی با نادرخان داشتند که نادر خونبهای کشته شدگان و مفقود شدگان را نمی پرداخت. هر کسی که زنده می ماند، دار و ندار دشمن از آن او می شد. این بود که لشکریان افغانی بی رحمانه غارت می کردند و هرچه می دیدند تا نخ و سوزن را می بردند و زنان را بی ناموس می کردند. برای دسته ها آذوقه و سایر لوازم مورد نیاز داده نمی شد. از همین رو، دست آنان برای غارت باز گذاشته شده بود. به همین خاطر بود که من همواره مردم از من پشتیبانی می کردند و من پیروزمندانه بر افغانی ها می تاختم و آنان را در هم می کوبیدم.»²⁶

ارزیابی روحانی افغانی به نام میاشاه خیرخواه- باشندده امام صاحب در نامه یی که به نادرخان نوشته بود، از کارهای قبایلی ها در شمال افغانستان در پاییز 1930، تقریباً همانند به گفته های بالا می باشد. شگفتی برانگیز است که نگارنده نامه بی آن که نفرت خود را نسبت به ابراهیم بیک پنهان کند- چنان چه نوشته بود «(لعنت بر پدر این خوک»، ارزیابی های او از رفتارهای قبایل افغانی را تأیید می کند و می گوید: مردم نگران جان خود هستند. افراد قبایل وزیر، مسعود و جدران تنها مشغول غارت هستند و یک فیر هم نکرده اند... آن ها تمام قطغن و نیم بدخشان را تاراج کرده، هزاران روپیه به دست آورده اند اما سیری پذیری ندارند. آن ها وارد خانه های آدم های غافل از این ماجرا می شوند. بی شرمانه و با بی وجدانی و از یاد بردن خدا، در قشلاق ها راه می روند و هرچه که دلشان بخواهد انجام می دهند. مردم از خدا مرگ خود را می خواهند و زمین های خود را ترک می کنند.»

²¹ پرونده 123469. برگ 347. شگفتی برانگیز است که نام رحیف در فهرست محکومان نیست. چنین بر می آید که از او به عنوان شاهد بازپرسی شده بود.

²² IOR:R/12/LIB/108

²³ پرونده 123469. برگ 26

²⁴ پرونده 123469. برگ 28

²⁵ همان جا

²⁶ پرونده 123469. برگ های 171-172

در پایان نامه، نگارنده به نادرخان خطاب می کند:

«فدایت شوم. یا از قبایل وزیری و دیگران برای آخرین بار بپرس که آیا هیچ فایده‌ی بی به جزء از زیان آوردن دارند یا این که دستور بده که دیگر خسارت وارد نکنند. مگر آنان از رحمت خداوند و سخاوت پادشاه سیر نشده اند؟ شرمشان بیاید و آن گاه همه جنجال‌ها میان ازبیک‌ها و دیگران به پایان خواهد رسید.»²⁷

این گونه، در پاییز 1930 جنگ لقی با نیروی بیشتری از سر گرفته شد و این بار جنگ میان دسته‌های مهاجران و هواداران افغانی آن‌ها و دسته‌های جنگجویان مزدور پشتون طرفدار دولت که از نادر شاه حمایت می کردند، رخ داد. در این جا، تجربه نبردهای ابراهیم بیک در برابر سپاهیان منظم ارتش سرخ در بخارا، به کار او آمد. وی از برخوردهای رو در رو با واحدهای بزرگ کناره می گرفت و ناگهانی بر دسته‌های جداگانه می تاخت و آن‌ها را از پا در می آورد.

ازبیک‌ها و تاجیک‌های بومی، به دلیل داشتن اشتراکات تباری، با مهاجران روابط خوبی داشتند و روی هم رفته از آن‌ها در نبردها با جنگجویان پشتون پشتیبانی می کردند. بغلانی- نمونه برجسته مهاجران نسل دوم آسیای میانه، پویایی‌های ابراهیم بیک در افغانستان را به آن مفهوم مثبت ارزیابی می کند که او به گونه عینی از اقلیت‌ها در برابر شونیزم پشتون دفاع می کرد. به گفته ابراهیم بیک، ازبیک‌ها و تاجیک‌های بومی 25 دسته به تعداد دوهزار و پنجمصد نفر را به کمک مهاجران فرستادند.²⁸

سلاح‌های به دست آمده در نبردها با افغانی‌ها (پشتون‌ها) به آن‌ها (مهاجران) سپرده می شد. مردم بومی در کار تجهیز دسته‌ها نیز کمک می کردند. قبایل ازبیکی قطغن بیشترین کمک‌ها را به مهاجران ارزانی کرده بودند. نفرت آن‌ها را از افغانی‌ها ابراهیم بیک چنین توضیح می داد: حدود شصت سال پیش آن‌ها به دست افغانی‌ها به طور بی رحمانه‌ی سرکوب شده بودند.²⁹

در قطغن دسته‌های مهاجران 70 نفر تلفات داده بودند. تلفات افغانی‌ها به گفته خود ابراهیم بیک به دو هزار-دو هزار و پنجمصد نفر می رسید.³⁰ همزمان با آن، رهبران دیگر چون کوگان بیک، ملا خالدار، ملا دهان در محور روستاق عمل می کردند. آن‌ها ینگی قلعه و جولچو را اشغال کرده، پادگان روستاق را در قلعه محاصره کردند و «غنایم» بسیاری از جمله سلاح نیز گرفتند.³¹ در دهکده بنگی 300-400 نفر از ازبیک‌ها و تاجیک‌های بومی به ابراهیم بیک پیوستند. دسته متحد متشکل از یک هزار و پنجمصد سواره بود. در برابر آن‌ها دسته‌های قبیله منگل در نبرد بودند. افغانی‌ها پراکنده شده و گریختند. حمله کنندگان با تعقیب آن‌ها، از راه‌های دور و نزدیک به خان آباد سرازیر شدند. ابراهیم بیک با شور و خشنودی زیاد به یاد می آورد: «ولوله و هیجان سختی در این جا در گرفت.»³² دسته‌های مهاجران تالفان را چند روز به رغم وحشت حمله سپاهیان دولتی در دست داشتند.

در عین زمان، رهبران باسماچ‌ها- قورباشی‌ها در سیمای بیک‌ها نواحی مختلف گماشته شدند. به گفته علی مردان، آن‌ها چاق و فربه شدند و آغاز به بیدادگری و لجام گسیختگی کردند و اسب‌ها و خوراک مردم را از دستشان می گرفتند. این امر باعث دوری تاجیک‌ها و ازبیک‌های بومی از ابراهیم بیک شد.³³ آنگاه ازبیک‌های مهاجر تصمیم گرفتند حمایت ترکمن‌ها را به دست آورند. اوتان بیک به منظور گفتگو با ایشان خلیفه راهی شیرغان شد.

شکست دولت افغانستان در رام کردن مردم شمال به وسیله مزدوران باشنده نواحی مرزی، بار دیگر آشکار شد. نادرشاه به انجام لشکرکشی جدید و گسترده تری رو به رو شد. اما هزینه آن را نداشت. به غیر از شمال، وی در منطقه قبایل مرزی پشتون که یک منطقه همیشه یاغی بود، مشکل داشت. از این رو، وارد با انگلیس‌ها در

²⁷ بایگانی ملی افغانستان. مجموعه اسناد شماره 435 (از بایگانی خصوصی س. شاه عراف)

²⁸ پرونده 123469، برگ 197

²⁹ پرونده 123469، برگ 202

³⁰ پرونده 123469، برگ 172

³¹ همان جا

³² پرونده 123469، برگ 88

³³ پرونده 123469، برگ 37

خصوص ارانه کمک نظامی وارد گفتگو شد. در این حال، نادرخان ریسک می کرد. چرا که افغانی ها و نیز شوروی می توانستند او را در تیبانی پنهانی با انگلیسی ها محکوم کنند. گفتگوها به روز 16 جون 1930 آغاز گردید. انگلیسی ها ضمن درک موقعیت حساس نادر، به وی خدمت بزرگی کردند.³⁴ مقارن با تاریخ 14 اکتبر 1930 حمل و تحویل 10 هزار قبضه تفنگ و 10 هزار پوند استرلینگ به کابل به پایان رسید. این هدیه دولت انگلیس بود که بخشی از آن برای سرکوب قیام مهاجران آسیای میانه استفاده شد.

اینک نادر خان، پس از دریافت کمک از انگلیس، تصمیم گرفت به نا آرامی ها در استان های شمالی که از زمان سقوط دولت امان الله ادامه داشت، پایان بدهد. بدین منظور به تاریخ 4 دسامبر وی برادر خود- شاه محمود، وزیر حربیه را به شمال فرستاد.³⁵ در ماه فبروی 1931 جنگ لقی وارد مرحله پایانی خود شد. شاه محمود دسته های بزرگ را به مناطق تجمع توده های مهاجر به آق تپه روانه کرد. در آن هنگام تنها 200 خانواده در آن روستا مانده بود. ایشان پهلوان (بهادر زاده) اهل قبادیان رهبر کنگرات به یاد می آورد که نمایندگان شاه محمود نزد کنگرات ها و لقی ها آمدند و همه ریش سفیدان را به خان آباد دعوت کردند.

در این هنگام، ابراهیم بیک به گفته خودش سخت بیمار شد و اوتان بیک فرمانده جوان خود را در رأس دسته یی از کنگرات ها و دورمن ها روانه نبرد کرد. این فرمانده در دو کیلومتری مقر افغانی ها موضع گرفت و تیراندازی 12 روزه یی را به راه انداخت. خانواده های مهاجران با به درازا کشیدن نبردها با افغانی ها، بر آن شدند تا قورباشی ها را برای آشتی وادار کنند. ولی قورباشی ها قبایل مهاجر را از پیش خود رها نمی کردند. برای مثال، اوتان بیک خانواده هایی را که می خواستند به مزار شریف بروند، به زور برگردانده بود. او دستور داد حتا اسب های خوب از دست آن ها گرفته شود تا از گریز مجدد شان جلوگیری شود. مگر هر چه بود، در آینده قبیله ها متفرق شدند. شماری از آن ها به دنبال دسته ها به سوی مرز رفتند و شماری دیگر ماندند.

بدتر شدن وضعیت مهاجران:

ابراهیم بیک به یاد می آورد: «من دیدم که اوضاع وخیم تر شده و آشکارا به سود من نیست. بنا بر این، به ریش سفید خود اقسقال ملا جوهره قل پیشنهاد سفر به سرای کمر (روستای پنج در تاجیکستان کنونی) را دادم تا با نمایندگان حکومت شوروی به توافق برسیم که ما را بپذیرند و امکان زندگی صلح آمیز را برای ما بدهند. ملا جوهره قل رفت و برگشت. وی اطلاع داد که به سخنان او گوش داده، قول دادند که در این زمینه با استالین آباد و مسکو تماس بگیرند.»³⁶

چندی بعد، وی ملا یوسف- نماینده طرف اعتماد دیگری را برای دریافت اجازه بازگشت، به شوروی فرستاد. با این حال، مرزبانان شوروی هیچ پاسخ روشنی ندادند. همانا، در آن موقع در اوایل ماه دسامبر 1930 افغانی ها به فرماندهی شاه محمود پیگرد جنگاوران ابراهیم را آغاز کردند. افغانی ها بدون این که مهاجران مجال بدهند، آن ها را به سوی مرز رانند. در اواخر ماه فبروری، ابراهیم بیک نامه یی از ایشان خلیفه- رهبر ترکمن ها و صاحب نفوذ اصلی در میان مهاجران دریافت کرد مبنی بر این که ماندن در افغانستان روا نیست و باید به ایران بروند. ابراهیم بیک در این زمینه گفت: «من در پاسخ او گفتم که هر جا که برویم، باید سلاح های خود را بر زمین بگذاریم. بهترین مسیر، خاک شوروی است. در آن جا در زادگاه خود سلاح ها را به حکومت شوروی تسلیم می کنیم.»³⁷

ترکمن ها پیشنهاد ازبیک ها را به بررسی گرفتند و صرف نظر کردند. سپس راه های لقی ها و ترکمن ها از هم جدا شد. مگر، روابط آن ها تغییر نپذیرفت. همکاری گروه های مهاجران، تعظیم آن ها در مقابل ایشان خلیفه- رهبر روحانی و پیر طریقه نقشبندیه همراه با تجرید آن ها از همدیگر و رفتار مخالفت گرا و متعادل آن ها نسبت به همدیگر بوده است.

ترکمن ها اسب های خود را به سوی جنوب برگرداندند. آن ها ازبیک هایی را که زیر ضربات افغانی ها به سوی مرز عقب نشینی می کردند، ترک کردند. چندی بعد، ترکمن ها از قصد قبلی خود برای گریز به سوی ایران صرف نظر می کنند. خلیفه قزل ایاق که در رأس جامعه متحد و فزونشمار ترکمن ها بود، بر خلاف ابراهیم بیک

³⁴ IOR:R/12/LIB/108

³⁵ ف. مروت. در مقابل کمونیسم روس. برگ 130

³⁶ پرونده 123469، ص 79

³⁷ پرونده 123469، برگ 91

توانست با افغانی ها به توافق برسد و روابط خوبی را با عالم خان و نادر حفظ نماید. او به یاری تجربه سیاسی خود و توانایی دستیابی به سازشکاری، تمامیت مهاجران آسیای میانه در افغانستان را حفظ نمود و همچنان به مساعی خود در راه مبارزه در برابر شوروی تا پایان جنگ جهانی دوم ادامه داد. ابراهیم بیک یک معاند لج باز، سازش ناپذیر و رهن آزادیخواه و رهبر قبیله مرزی و نفرین شده بی بود که در نیرنگ های سیاست شوروی و افغانستان سه دهه نخست سده بیستم گیر کرده بود. زندگی در افغانستان آزارش می داد و برایش دشوار بود. وی نه قادر و نه مایل بود در برابر دشمنان خود مبارزه سیاسی سخت تری را پیش ببرد. به همین پیمان، وی از درگیری ها و کشمکش های بی پایان و فرسایشی میان گروه های رنگارنگ تباری-زبانی، مذهبی و بومی افغانی دور بود.

ابراهیم بیک در باره اندوه خود به خاطر رفتن ترکمن ها و شکست های نظامی در جنگ در برابر افغانی ها در ماه های فیروی - مارچ 1931 به یاد می آورد: «در آن هنگام، تصمیم جدی گرفتم تا به هر طوری که شده به خاک شوروی بروم. اما پیش از این، با افغانی هایی که همیشه دنبال من بودند، حساب خود را پاک کنم.»³⁸

[آن چه پرداز گردید-گ.]، طرح جامع و چشم انداز کلی تاریخ مرحله پایانی حضور ابراهیم بیک در افغانستان است. این طرح را زمانی می توان روشن انگاشت که آشکار شود که انگیزه رفتن مهاجران به سرزمین شوروی، چه بوده است: گریز از دست سپاهیان افغانی، بازگشت به میهن و یا به منظور برپایی خیزش در برابر حکومت شوروی؟ و آیا این که افغانی ها، مهاجران را نه به درون کشور، بل درست هدفمندانه به سوی مرز شوروی رانند، دستاورد تلاش های دیپلماسی شوروی و افغانی بوده است؟

در واقع، گزینه به تله انداختن مهاجران بسیار واقعی به نظر می رسد. اما در مساله روابط متقابل ابراهیم بیک و حکومت شوروی در آستانه بازگشت، ابهامات بسیاری می ماند. آیا ابراهیم بیک می توانست همراه با زنان و کودکان برو، بی این که ضمانتی از جانب شوروی بگیرد؟ شاید تضمین هایی را به دست آورده بود و به راستی روی بخشایش خود و مهاجران سنجش می کرد. مگر برای این کار بایستی صلحجویی خود را به نمایش می گذاشت و بی درنگ پس از گذر از مرز شوروی تسلیم می شد. اما، اندیشه تسلیم شدن برای او چونان یک غازی شکست ناپذیر، نفرت آور بود. لقی سرکش به عقد سازشنامه، بدون خدشه دیدن به وجهه و آبرویش، امیدوار بود. او، روشن است امکان جنگیدن به هواداری از شوروی را پیش از تسلیم شدن نیز مستثنی نمی دانست.

به گفته خود ابراهیم بیک، وی متمایل به بر زمین گذاشتن سلاح بود اما سیل پایان ناپذیر گریزیان که هر روز از شوروی می آمدند به او می گفتند که «همه مردم زیر ستم حکومت شوروی اند و از دست آن به فغان.» در واقع، در سال 1930 حکومت شوروی طرح آبیاری دره و خش تاجیکستان را به تصویب رسانیده بود. کالخورها³⁹ ایجاد می شد و شهرها و شهرک های نو احداث و آبادی های قدیم از نو نامگذاری می شد. روی نقشه جمهوری جوان تاجیکستان شهرهایی با نام های غیر عادی: استالین آباد، کاکانوویچ آباد، باومان آباد، کویبیشف و... به افتخار رهبران و قهرمانان جدید، پدید آمد. در پهلوی این، زمینداران و کشاورزان بسیاری هم از استان های مختلف ازبیکستان و تاجیکستان به جنوب تاجیکستان کوچ داده می شدند که شماری از آن ها کمی دورتر- به آن ور رود آمو (به افغانستان) می گریختند. در میان آن ها باسماچ کم نبودند.

تنها در سال 1930 و اوایل سال 1931 چند گروه مخالف با حکومت شوروی از جمله گروه های میر نظر، عثمان قل (پسر دولتمند بای «شهید» که در کنار انور پاشا به خاک سپرده شد)، عظیم مارک، کوگان تق صبا، شاه حسن و ... از تاجیکستان نزد ابراهیم بیک آمدند. مهاجران موج نخست (سال های 1921-1926) که ابراهیم بیک خود از آن جمع بود، از دامنه و گسترش دوره دوم مهاجرت زیانمند شدند. افزون بر باسماچیان، در حدود سال های دهه های 1920 و 1930 کسان زیادی که پیشینه زندگی در شوروی را داشتند، به افغانستان گریختند.

کسانی که از نقاط گوناگون شوروی به جنوب تاجیکستان برای آباد کردن دره و خش و کشت پنبه به زور رانده شده بودند، چشم به راه فرا رسیدن پاییز که در هنگام آن، آب آمو پایین آمده و شب ها درازتر شود، بودند تا بتوانند به آرامی به سوی افغانستان بگریزند. در میان گریزی ها نمایندگان ملیت های مختلف به شمول روس ها (از جمله

³⁸. پرونده 123469، برگ 91

³⁹. کالخور- به زبان روسی، مخفف «کولکتیونوی خوزیاستوو» (مجمع کشاورزی دسته جمعی)

قزاق های روسی⁴⁰)، تاتارها، یهودی ها و باشندگان قفقاز بودند. ولی بیشتر تاجیک ها و ازبیک های فرغانه و زرفشان بودند که در آینده کشاورزی و نیز فرهنگ افغانستان را به تراز والایی بالا بردند. در دسته خود ابراهیم بیک یک داکتر روس و چند جنگجوی اسیبنازی بودند.

به گفته ابراهیم بیک، وقتی که او پیش ایشان خلیفه قزل ایاق به خاطر گفتگو برای بازگشت یکجایی به درون خاک شوروی رفته بود، ایشان خلیفه گفت که در طی ماه های جنوری و فبروی 1931 نزدیک به 20 هزار خانوار کشاورز به افغانستان آمدند.⁴¹

جنگاورانی که تازه در هنگام جنگ در برابر افغانی ها در سال های 1930-1931 آمده بودند، هسته توانمندترین دسته های رزمی مهاجری را تشکیل می دادند. بیشتر آن ها، سال های دراز مقاومت سر سختانه در برابر بلشویک ها را پشت سر گذرانیده بودند. بیشتر مهاجران همو یکر است پیش ابراهیم بیک می رفتند. وی برای آن ها نماد پیکار سازش ناپذیر در برابر بلشویک ها بوده است. مهاجران می گفتند که حکومت دار و نادر آن ها را می گیرد، به پیگرد مومنان می پردازد، بازداشت و سرکوب را روا می دارد و از همین رو، ناگزیر شده اند بگریزند.

این افراد خود را با هیچ گونه توهماتی در خصوص حکومت شوروی فریب نمی دادند و بسیار سخت و قاطعانه عمل می کردند. مهاجران ابراهیم بیک را متقاعد می کردند که چنانچه او از مرز شوروی بگذرد و در آن جا مبارزه را آغاز کند، همه مردم از باسماچیان حمایت کرده در برابر حکومت شوروی بر خواهند خاست. به گمان بسیار، در شمار کسانی که ابراهیم بیک را برای گذشتن از مرز به منظور راه اندازی قیام بر می انگیزتند، جاسوسان بلشویکی هم بوده باشند که دستوری رخنه داده شده و هدف آن ها فریفتن و کشاندن باسماچیان به خاک شوروی بوده است.

هر چه بود، عامل قطعی که برای ابراهیم بیک سرنوشت ساز بود، مانورهای دیپلماتیک دولت افغانستان بوده است. یوسف بای مقیم بایف- یکی از زیردستان عالم خان که جزو افراد نزدیک نادرشاه- پادشاه جدید افغانستان بود که با همدیگر پیوسته در کشورهای فرانسه و سویس دیدار می کردند. به گفته علی مردان دادخواه (یکی از قورباشیان ابراهیم بیک که با او به اسارت گرفته شده بود)، نادر پس از جلوس به اورنگ شهرباری، مقیم بایف را به کابل دعوت کرد و به وی پیشنهاد داد تا برای کشاندن عالم خان و ابراهیم بیک به جانب او میانجی شود. عالم خان بنا بر توصیه و سفارش مقیم بایف پافشاری کرد که ابراهیم بیک به کابل بیاید.⁴² همان گونه که پیشتر گفته شد، ابراهیم بیک با پی بردن به اصل شگرد، از انجام فرمان رییس خود و نادر خودداری ورزید.

نادر، همزمان با رسیدگی به مساله لقی ها، مساله ترکمن ها را نیز به گونه بس قاطعانه حل نمود. وی قلیچ سردار و پاشا سردار را با 90 تن از سواران جنگاور آن ها که از زمان بچه سقاء (1929) در کابل بودند، خلع سلاح نمود. آن ها چاره بی جزء تن در دادن به خواست پادشاه نداشتند. نادر به نوبه خود چونان یک فرمانروای جوانمرد رفتار کرد. پس از اعطای درجه کرنیلی (سرهنگی) به سرداران، آن ها را با هدیه گرانی برابر با 100000 روپیه نزد خلیفه قزل ایاق فرستاد.⁴³ خلیفه قزل ایاق با افغانی ها آشتی کرد. اما در برابر ابراهیم بیک نیز بر نخاست. در ماه مارچ 1931 او از ابراهیم بیک حمایت نکرد و وی را دست تنها با افغانی ها گذاشت. رهبر روحانی مهاجران آسیای میانه به عنوان یک سیاستمدار خردمند می دانست که اگر از ابراهیم بیک جدا شود، نابودی او حتمی خواهد بود.

این گونه، افغانی ها که از پیش ترکمن ها را به سوی خود جلب کرده بودند، اقدامات در زمینه نابود کردن ابراهیم بیک و باسماچیان وی را آغاز کردند. آن ها مهاجران را به لب مرز آوردند و ابراهیم بیک دست تنها ماند. ترکمن ها و عالم خان از او رو بر گرداندند و نادر او را دشمن جانی خود می خواند. هیچ چیزی نبود که او را در افغانستان نگه دارد. ابراهیم بیک پس از پا گذاشتن بر ساحل کم شیب آمو با گزینش سنگینی رو به رو شده بود. تسلیم شدن به حکومت شوروی بدون جنگ برای او به این معنا بود که هم خود و هم بستگانش را نجات دهد؛ مگر آبرو و حیثیتش را بر باد دهد. لقی مغرور، از دست دادن اعتماد دسته ها و حمایت بخشی از مردم که همچنان او را

⁴⁰ در این جا منظور از قزاق ها (در اصل کزاک ها) شبه نظامیان- جنگجویان مردمی روس است که نباید با قزاق ها- مردم قزاقستان اشتباه گرفته شود. گ.

⁴¹ پرونده 123469. برگ 177

⁴² پرونده 123469. برگ 164-165

⁴³ پرونده 123469. برگ 197

قهرمان و غازی شکست ناپذیر و سازش ناپذیر می دانستند، را بر نمی تابید. از سوی دیگر، جنگیدن با ارتش سرخ در خاک شوروی با داشتن افغانستان غیر دوست در عقبگاه خود، برابر با مرگ ناگزیر بود. در اواخر ماه مارچ، ابراهیم بیک قورباشیان خود را در محل کپتر علی فرا خواند. مقرر گردید که «به خاک شوروی بروند و بعد ببینند که چه تصمیمی بگیرند: اگر مردم استقبال کنند، مبارزه گسترده‌ی را با شوروی ها آغاز می کنیم و اگر نه با حکومت در باره تسلیمی به مذاکره خواهیم پرداخت».⁴⁴

این گونه، جنگ افغانی ابراهیم بیک که انگلیسی ها او را «روبین هود افغانی» می خواندند،⁴⁵ پس از جشن نوروز در اواخر مارچ 1931 به پایان رسید. او بی که قادر نبود از رموز و باریکی های سیاست سر در بیاورد و قربانی فتنه انگیزی ها و دسیسه های خبرچین های افغانی و نومید از خیانت دوستان پیشین⁴⁶ شده بود. او با این که بیشتر از یک غریزه بشر اولیه پیروی می کرد تا از عقل سلیم، تصمیمی می گیرد که تنها و یگانه تصمیم درست از دیدگاه او بود و آن این که به تاجیکستان شوروی برود. در این حال، وی گفت: «بهتر است به دست بلشویک ها کشته شوم تا افغانی ها».

نتیجه گیری:

پاسخ مفصل به این پرسش که باسماچگرایی در حقیقت چه بوده است، داستان مثنوی هفت خروار است. مؤلف کوشیده است در کتاب خود⁴⁷ پاسخ این پرسش را بدهد. در این نوشته، به این بسنده می کنیم که نشان بدهیم باسماچگری چه نبوده است. باسماچگری جنبش متحد ملی یا اسلامی جایگزین استعمارگرایی و بلشویسم نبوده است. باسماچگری به جنبش سراسری به خاطر آزادی از حاکمیت خارجی ها همانند با ناسیونالیسم هندی که پاسخ شایسته‌ی به استعمارطلبی بریتانیایی بود، مبدل نشد. در سراسر دهه 20 سده بیستم دو مرکز مقاومت گسیخته از همدیگر وجود داشته است: یکی جنبش ناسیونالیست های پان ترکستی ترکستان و دیگری جنبش شورشیان مذهبی- امیری بخارا. جنبش نخست جنبش خاص نخبگان و یک پدیده بسته بوده است که قادر نبود روح اصلاح طلبی خود را به توده های مردم بدمد. جنبش دوم عاری از رهبری مناسب و با فرهنگ بود و تبدیل به نیروی ویرانگری شد که بر سر راه روند مدرنیزه کردن جامعه (که سررشته آن در بیرون در دست شوروی بود)؛ پدیدار گردید.

در جنبش شوروشی مذهبی- امیری بخارای خاوری قهرمان ما نقش اصلی داشت. بسیاری از منتقدان ابراهیم بیک بسیار دادگران به جنبه جنایی باسماچگری اشاره می کنند. در حقیقت، باسماچگری یکی از مظاهر یا پدیدارهای جنگ آزادیبخش مذهبی که منجر به شعله ور شدن خشونت کنترل ناپذیر و تلفات میان مردم بی دفاع گردید، بوده است. در میان باسماچیان، دسته های جنایتکار روشنتر جنایی- تباری هم بود. اما هدف باسماچگرایی اصلاً خشونت نسبت به مردم نبوده است. به همین پیمان، فشار و اختناق حکومت شوروی نسبت به هدف اصلی- «ایجاد سوسیالیسم» بیشتر جزو اهداف فرعی بود.

ابراهیم بیک کمتر به یک رهبر جنبش نظامی- سیاسی می ماند. وی مانند دیگر «روبین هود» ها که ملت ها و فرهنگ های مختلف از آن کم نداشتند، به گفته اریک هیس باوم- تاریخ شناس برجسته نیو مارکسیست، یک «رهزن اجتماعی»⁴⁸ بوده است که مظهر تمایلات و آرزوهای دیرین مردم بینوا، ستمدیده و فریب خورده کشاورز در راه آزادی، قهرمانی و عدالت بوده است. البته «رهزنی اجتماعی» ابراهیم بیک علیه پولداران متوجه نبود (بر خلاف کارروایی های پانچو ویلیای مکزیکی که از معاصران او بود و یا واسع- همشهری بزرگسال تر تاجیکی او). ابراهیم بیک به مردم اموال را بر نمی گردانید بلکه توهم اعاده ناموس و دفاع را به آنان تلقین می کرد. ابراهیم بیک به آن معنا شوروشی بود که او که بر موج بسیج سراسری بلند شده بود، عطالت دهقانی روزمره و جامد اندیشی و بیکارگی را به چالش فرا می خواند. وی نه رهبر، بل که بیشتر مظهر ناخرسندی و ناخشنودی مردم بوده است. باسماچگرایی با آن که چنین هدفی نداشت، مگر، رد پای خود در تاریخ، با ننگ داشتن فروغ شعله «انقلاب جهانی» در سواحل آمو و دامنه هندوکش، برجا گذاشت. ولی سهم راستین باسماچیان در رهایی آسیای میانه آنچنان چشمگیر نیست. باسماچگرایی تنها به وجود ارزش هایی مانند آزادی و استقلال اشاره کرده است و لیکن راه رسیدن به آن را نمی دانست.

⁴⁴. پرونده 123469. برگ 36

⁴⁵. "Sunday Times", December 7, 1930

⁴⁶. منظور از عالم خان و خلیفه قزل ایاق است-گ.

⁴⁷. منظور از کتاب چاپ ناشده آقای داکتر عبدالله یف زیر نام «از سین زیان تا خراسان: تاریخ مهاجران آسیای میانه» است. ایشان از سر مهر این اثر را با ایمیل پیش از چاپ برای گزارنده فرستاده اند که از ایشان ابراز سپاس می نمایم. -گ.

⁴⁸. See: Eric Hobsbawm Bandits. Weidenfeld & Nicolson, 2000